



A Fresh Investigation into the Jurisprudential Thematic Study of the Principle of “Man Malika Arḍan ...”

Mahdi Bahadori¹ ; Belal Shakeri²; Abolfazl Najee Forotan³; Jaafar Faghanibidsokhteh⁴

1. Fourth-Level Student at Mashhad Seminary; Mashhad-Iran. Bahadori3062@gmail.com;

<https://orcid.org/0000-0001-6641-5776>

2. Assistant Professor of Akhund Khorasani Specialized Center in Mashhad, Iran B.shakeri@Bou.ac.ir;

<https://orcid.org/0000-0001-5017-1551>

3.&4. Three-Level Student at Mashhad Seminary; Mashhad-Iran. y6418819@gmail.com; j.fagani1359@gmail.com

Article Info

ABSTRACT

Article Type:

Research Article

Article History:

Received 26 January 2025

Received in revised

1 September 2025

Accepted 02 September 2025

Keywords:

Jurisprudential Principle of ‘Man Malika Arḍan’, Ownership of the Airspace and Subterranean, Adjacent Space, The Owner’s Authority, Airspace Ownership, Subterranean Ownership

The jurisprudential principle of “*Man Malika Arḍan*”—“Whoever owns the land, owns its airspace up to the sky’s zenith and its ground down to the earth’s boundaries”—in both earlier and later scholarly works, signifies the derivative ownership of an individual over the supra-surface spaces (airspace) and sub-surface domains (the depths of the earth) by virtue of land ownership. The inclusiveness of this principle, in light of modern developments and contemporary circumstances, has encountered various challenges and has led to tensions between individual rights and governmental authority, as the exclusivity of this principle extends to both the supra-surface and sub-surface spaces of private property.

This issue has become a point of contention among scholars and intellectuals regarding the extent of individual or state ownership over supra-surface and sub-surface spaces—to the extent that an entire field within international law has been dedicated to air and space law.

Cite this article:

Bahadori. M & others (2025). “A Fresh Investigation into the Jurisprudential Thematic Study of the Principle of “Man Malika Arḍan ...” *Journal of Islamic Law and Jurisprudence*; 39(2); 63-93.



© The Author(s).

Publisher: Islamic Propagation Office of Qom Seminary- Khorāsān-e-Razavi Branch. DOI: <https://doi.org/10.22034/jrj.2025.70740.2928>

The emerging challenges have highlighted the necessity to clearly redefine the scope of this principle. Therefore, using a descriptive-analytical approach, this study revisits the concept of ownership of the supra-surface and sub-surface spaces. Various dimensions of this issue are examined from the perspectives of Islamic jurisprudence and legal frameworks. Furthermore, the implications of this principle on contemporary issues such as aerospace law and subterranean resources are discussed.

Moreover, this study attempts, through an examination of jurisprudential texts—considering the primary and secondary implications of the principle, as well as relevant juristic opinions and extracted legal norms—to demonstrate that the concept of ownership in this principle refers to restricted ownership (*milkīyyah al-muqayyadah*), which, within its customary limits, is subordinate to land ownership and beyond that is considered public domain (*anfāl*). Therefore, ownership of the airspace and subterranean depths by the state does not conflict with private ownership.



کاوشی نو در موضوع شناسی فقهی قاعده «من ملک ارضاً...»^۱

۱. مهدی بهادری ؛ ۲. بلال شاکری؛ ۳. ابوالفضل ناجی فروتن دامغانی؛

۴. جعفر فغانی بیدسوخته

۱. مدرس سطوح عالی حوزه علمیه مشهد و مدرس پاره وقت دانشگاه علوم اسلامی رضوی؛ مشهد، ایران. (نویسنده مسئول)
رایانامه: Bahadori3062@gmail.com - 5776-6641-0000-0000: https://orcid.org/0000-0001-6641-5776
۲. مدرس سطوح عالی حوزه علمیه مشهد و استادیار مرکز تخصصی آخوند خراسانی ع.
رایانامه: B.shakeri@Bou.ac.ir
۳. مدرس سطوح عالی حوزه علمیه مشهد. ایران. رایانامه: y6418819@gmail.com
۴. مدرس سطوح عالی حوزه علمیه مشهد. ایران. رایانامه: j.fagani1359@gmail.com

کاوشی نو در
موضوع شناسی
فقهی قاعده «من
ملک ارضاً...»



تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۰۷

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۶/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۱

۶۵

چکیده

قاعده فقهی «مَنْ مَلَکَ اَرْضاً مَلَکَ الهَوَاءَ اِلَى عَنَانِ السَّمَاءِ وَ الْقَرَارَ اِلَى تَخْوَمِ الْاَرْضِ» در آثار متقدمین و متأخرین، بیانگر مالکیت تبعی شخص بر فضاهای فراسطحی (آسمان) و زیرسطحی (اعماق زمین) به تبع مالکیت زمین است. با این حال، اطلاق این قاعده در پرتو پیشرفت‌های علمی و شرایط عصر حاضر با چالش‌هایی روبه‌رو شده و موجب تراحم

۱. بهادری، مهدی، شاکری، بلال و دیگران (۱۴۰۴) «کاوشی نو در موضوع شناسی فقهی قاعده «من ملک ارضاً...»، جستارهای فقهی و اصولی، ۱۱(۲): ۳۹-۶۳-۹۳.
** این مقاله مستخرج از رویداد علمی مدرسه تابستانی دارالعلم که مورد حمایت سازمان علمی و فرهنگی آستان قدس رضوی و معاونت علمی حوزه علمیه خراسان می‌باشد است.



<https://doi.org/10.22034/jrj.2025.70740.2928>

ناشر: مرکز تخصصی آخوند خراسانی دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی. © نویسندگان

میان حقوق اشخاص و اختیارات حکومت گردیده است؛ زیرا نتیجهٔ اطلاق قاعده، شمول مالکیت اشخاص بر فضاهای فراسطحی و زیرسطحی ملک آنان خواهد بود. این موضوع سبب اختلاف نظر میان عقلا و دانشمندان در تعیین حدود مالکیت اشخاص یا دولت‌ها بر این فضاها شده و تا آنجا پیش رفته است که شاخه‌ای مستقل در حقوق بین‌الملل با عنوان «حقوق بین‌الملل هوا و فضا» شکل گرفته است.

چالش‌های پیش آمده، ضرورت بازشناسی موضوع این قاعده را آشکار ساخت. از این رو، در این پژوهش با رویکرد توصیفی - تحلیلی، به بازخوانی دوبارهٔ موضوع مالکیت «هوا تا عنان سماء» و «قرار تا اعماق زمین» پرداخته می‌شود. در این چارچوب، ابعاد مختلف قاعده از منظر فقه اسلامی و حقوقی بررسی شده و تأثیرات آن بر مسائل معاصر همچون حقوق هوافضا و منابع زیرزمینی مورد بحث قرار گرفته است. همچنین با کاوش در متون فقهی و با توجه به اطلاقات، قواعد اولی و ثانوی و آرای فقها و مبانی استخراج‌شده، تلاش می‌شود تا اثبات شود که مقصود از مالکیت در این قاعده، «مالکیت مقید» است؛ بدین معنا که در حدود متعارف تابع مالکیت زمین خواهد بود و فراتر از آن در زمرهٔ انفال محسوب می‌شود؛ بنابراین، میان مالکیت اشخاص و مالکیت فضا و اعماق زمین توسط دولت‌ها، تزامنی وجود نخواهد داشت.

کلیدواژه‌ها: قاعدهٔ فقهی من ملک ارضاً، مالکیت فضاهای زیرسطحی و فراسطحی، فضای محاذی، اختیارات مالک، مالکیت فضا و اعماق زمین.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۳۹

۱۴۰۴

۶۶

مقدمه

انسان در گذر زمان با ارتقای سطح دانش و علوم و بهره‌گیری از قدرت تفکر و خلاقیت، توانسته است شیوهٔ زندگی خود را دگرگون سازد؛ به گونه‌ای که نوع روابط اجتماعی و سبک زندگی تغییر یافته و مسائل تازه‌ای در هر عصر پدید آمده است. در نتیجه این تحولات، حقوق جدیدی مطرح شده یا دربارهٔ اطلاق و تقیید حقوق پیشین پرسش‌هایی شکل گرفته است. این دگرگونی‌ها نظام اجتماعی و حقوقی را با چالش‌هایی روبه‌رو ساخته و پرسش‌های نوینی را برانگیخته است. یکی از مسائل چالش‌برانگیز در دورهٔ معاصر، موضوع مالکیت اشخاص بر فضاهای فراسطحی و

زیرسطحی زمین‌های تحت اختیار آنان است.

مالکیت بر چنین فضاهایی به تبع مالکیت زمین و بدون هیچ‌گونه محدودیتی، بر اساس قاعده «مَنْ مَلَكَ أَرْضاً مَلَكَ الْهَوَاءَ إِلَى عَنَانِ السَّمَاءِ وَالْقَرَارَ إِلَى تَخُومِ الْأَرْضِ» ثابت دانسته می‌شود و تجاوز به آن غیر مشروع اعلام گردیده است. با این حال، این قاعده منصوص نیست، بلکه اصطیادی است؛ به بیان دیگر، در آیات و روایات به‌طور صریح ذکر نشده است، بلکه از مجموع ادله مختلف استنباط می‌گردد. از این رو، در آثار فقهای متقدم و حتی متأخرین چنین قاعده‌ای به صورت مستقل وجود نداشته و تا پیش از صاحب جواهر، بیشتر به عنوان یک مسئله فقهی مطرح بوده است، نه یک قاعده فقهی عام و منسجم. فقهای همچون شیخ طوسی (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۳۱۰/۲) و علامه حلی (حلی، بی‌تا، ۱۳۲/۲) در آثار خود به مسئله حریم زمین و حقوق مالک آن پرداخته‌اند؛ اما این موضوع را به صورت یک قاعده فقهی جامع مطرح نکرده‌اند که قابلیت استناد در مسائل متنوع داشته باشد.

صاحب جواهر برای نخستین بار این مسئله را به عنوان یک قاعده فقهی مستقل مطرح کرده و در بحث مالکیت زمین به تبیین و تثبیت آن پرداخته است (نجفی، ۱۴۲۱ق، ۲۶/۲۵۶). از این رو می‌توان ادعا کرد که این قاعده در عصر صاحب جواهر به جایگاهی دست یافت که به عنوان یک اصل کلی در فقه شناخته شد. پس از آن نیز در آثار فقهی (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۲، ۶/۴۲۸) و حقوقی (سنجولی و کیخا، ۱۴۰۱، ۵) به عنوان یک قاعده پذیرفته شد و حتی برخی از فقها نیز این قاعده را اجماعی دانسته‌اند (عاملی، ۱۴۱۹ق، ۲۵/۵۲۴).

قائل شدن به چنین مالکیت موسعی بر اساس قاعده مذکور، تراحم‌هایی با حقوق دیگران و همچنین اشکالاتی در برخی اقدامات حکومت‌ها ایجاد کرده و بدین سان چالشی اساسی پیش روی این قاعده قرار داده است. البته در دوره‌های گذشته این چالش‌ها کمتر آشکار بود و در نهایت، گاه تنها به تراحم با حقوق همسایگان منتهی می‌شد. برای نمونه، ممکن بود بهره‌برداری مطلق از این مالکیت در ساخت ساختمان‌های مرتفع، موجب زیان همسایه تا حد تضییع حق او در استفاده از نور آفتاب، نسیم و هوای آزاد گردد. چنین تراحماتی در روایات مورد توجه قرار گرفته

کاوشی نو در
موضوع‌شناسی
فقهی قاعده «من
ملک ارضاً...»

۶۷

است؛ گاه به صورت کلی در قالب قواعد عامی چون قاعده «لاضرر» که بیان می‌کند مالک حق ندارد به گونه‌ای ساخت‌وساز کند که سبب ورود خسارت به دیگران شود (ابن بابویه، ۱۳۶۳، ۴/۳۳۴) و گاه به‌طور خاص در روایتی که می‌فرماید ساخت خانه تا حدی که همسایه را از نور خورشید، هوای آزاد و نسیم محروم سازد - مگر با اجازه او - جایز نیست (نوری، ۱۴۰۸، ۸/۴۲۴). ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز در پی آن بوده‌اند که با چنین روایاتی زمینه رفع این تراحمات را فراهم آورند.

اما در دوران معاصر، با پیشرفت فناوری و گسترش توانایی انسان در بهره‌برداری از فضاها و فراسطحی - مانند پرواز هواپیماها و استفاده از ماهواره‌ها - و نیز فضاها و زیرسطحی - همچون ساخت متروها و تونل‌های مرتبط با زیرساخت‌های شهری - این تراحمات پررنگ شده و مصادیق تازه و مهمی یافته است.

برای حل این مشکل، راهکارهای متفاوتی از سوی اندیشمندان فقهی ارائه شده است. برخی همچون صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۲۱، ۲۶/۲۵۶)، محقق نائینی (نائینی، ۱۴۱۱، ۲/۴) و محقق خوئی (خوئی، ۱۴۱۸، ۱۱/۴۱۴) در دلیل اصلی قاعده - یعنی تحقق اجماع - تردید کرده و با نگاهی انتقادی، نه تنها آن را فاقد اجماع قطعی دانسته‌اند، بلکه نیازمند بازنگری و تفسیر مجدد قلمداد کرده‌اند. تمرکز ایشان در محدودسازی قاعده بیشتر بر جنبه حکمی آن بوده است. در پژوهش‌های معاصر نیز تلاش‌هایی برای تحدید دامنه قاعده صورت گرفته است؛ از جمله با استناد به احکام حکومتی و اختیارات نهادهای حاکمیتی (ر.ک: حائری یزدی، ۱۳۹۱، ۲۷۵) یا با تکیه بر قواعدی چون نقش زمان و مکان، ضرورت پاسخ‌گویی به نیازهای روزافزون جامعه، اطلاق ماده ۳۸ قانون مدنی مبنی بر «حرمت اضرار به دیگران» و همچنین اصل «مصلحت عمومی».

این محدودیت در قاعده تا آنجا پیش رفته است که یک شهروند، بدون اخذ مجوزهای لازم از سازمان‌های ذی‌ربط، حق انجام برخی تصرفات در ملک شخصی خود را نخواهد داشت (ر.ک: سنجولی و کیخا، ۱۴۰۱، ۲۳). راهکار دیگری که مورد توجه برخی فقه‌پژوهان قرار دارد، جمع میان حق مالکیت خصوصی و حقوق مربوط به انفال است؛ بدین معنا که مالکیت بر فضاها و فراسطحی و زیرسطحی در حد متعارف

پذیرفته شده و مازاد بر آن در شمار انفال قرار می‌گیرد (ر.ک: شجاعی، ۱۳۹۶، ۱۶).
با این حال، تحقیق حاضر در پی آن است که محدوده قاعده را بر اساس
(موضوع‌شناسی) مورد بررسی قرار دهد. در واقع، نویسندگان با بهره‌گیری از فرآیند
موضوع‌شناسی کوشیده‌اند تا نشان دهند که اساساً قاعده از منظر موضوعی نمی‌تواند
به گستردگی ادعاشده تفسیر شود. در نتیجه، تراحات مطرح‌شده از بنیاد مرتفع
می‌گردد و چالش‌هایی که فقه‌پژوهان برای این قاعده برشمرده‌اند، «سالبه به انتفای
موضوع» خواهد بود. چنین زاویه‌نگاهی به قاعده، در پژوهش‌های پیشین کمتر مورد
توجه قرار گرفته است.

شایان ذکر است، با توجه به مستتبّه بودن قاعده، الفاظ مطرح در آن مستفاد
از آیات و روایات نیست تا بررسی لغوی یا تفسیری آن‌ها ضرورت یابد. هرچند
به دلیل به‌کارگیری برخی از این الفاظ در روایتی خاص (مجلسی، ۱۴۰۶، ۱۴۰۶/۹)،
اشاره‌ای اجمالی به معنای آن‌ها خواهد شد؛ زیرا ممکن است فقها در نام‌گذاری
قاعده از تعبیرات آن روایت بهره‌گرفته باشند. با این حال، تمرکز اصلی این مقاله در
موضوع‌شناسی قاعده، بر توجه به مبانی و قواعدی است که در اثبات آن نقش بنیادین
داشته‌اند؛ از جمله مسئله مالکیت، قاعده سلطنت و حقوق افراد بر اموالشان که در
استحکام و شکل‌گیری این قاعده نقشی اساسی ایفا کرده‌اند.

بنابراین، در نوشتار حاضر، بر اساس مبانی مطرح‌شده، مراحل موضوع‌شناسی
مالکیت فضاهای زیرسطحی و فراسطحی مورد بررسی قرار گرفته است. در ادامه، با
توجه به این مراحل، چگونگی تعیین حق استفاده از این فضاها و همچنین مالکیت
عموم جامعه یا دولت بر آن‌ها تحلیل شده و اشکالات و چالش‌های موجود در این
زمینه مورد بحث قرار گرفته است. این فرآیند به فقیه کمک می‌کند تا احکام شرعی
را با دقت بیشتری استنباط کرده و مسائل نوین را با رعایت منافع عمومی و حقوق
مالکین بررسی و تحلیل کند.

سؤال اصلی این است که مالکیت فضاهای فراسطحی (عنان السماء) و زیرسطحی
(تخوم الارض) به چه معناست و محدوده آن تا کجاست؟ برای پاسخ به این پرسش،
سؤالات فرعی زیر نیز مطرح می‌شوند:

۱. معنا و مفهوم «مالک» و «مالکیت» در این قاعده چیست؟
۲. آیا از طریق تفتیح مناط در ناحیه موضوع می‌توان مالک زمین را مالک چنین فضاهایی دانست؟

۳. تعیین کننده حد و مرز مالکیت کیست؟

۴. تصرف در چنین فضاهایی توسط دولت یا نهادهای عمومی - مانند تونل‌ها، مترو، تأسیسات زیرزمینی، پل‌های غیرهمسطح، خطوط حمل و نقل هوایی، حرکت ماهواره‌ها و ... - آیا می‌تواند با مالکیت فردی معارض باشد یا مصداق غصب خواهد بود؟ پاسخ به این پرسش‌ها و بررسی آن‌ها کمک می‌کند تا درک دقیق‌تری از مفهوم مالکیت زمین و فضاهای مرتبط با آن حاصل شود و احکام شرعی مربوط به آن با دقت و صحت بیشتری استنباط گردد.

با توجه به تأثیرات گسترده مسئله مورد پژوهش در لایه‌های مختلف حکمرانی، از جمله مسائل حقوقی، اقتصادی و زیست‌محیطی، ضرورت بررسی ابعاد فقهی این موضوع بیش از پیش احساس می‌شود.

فرضیه پژوهش بر این اساس استوار است که مالکیت فضاهای فراسطحی و زیرسطحی زمین مطلق نیست، بلکه مالکیت تبعی این فضاها در حد متعارف پذیرفته می‌شود و مازاد بر آن در اختیار حکومت و جامعه اسلامی قرار دارد. برای بررسی این فرضیه، منابع مکتوب با روش توصیفی - تحلیلی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند و برای تأیید نتایج، برخی نظرات مراجع محترم تقلید در عصر حاضر نیز مورد اشاره قرار گرفته است.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۳۹
۱۴۰۴

۷۰

۱. موضوع قاعده

موضوع در کلمات اصولیون و فقها سه کاربرد اصلی دارد:

۱. مکلف: مکلف به کسی گفته می‌شود که حکم برای او وضع شده و به عبارت دیگر، موضوع تکلیف است (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ۱/۱۴۵). مکلف می‌تواند شامل مکلف عام (تمام بالغین) یا خاص (در برخی مسائل ویژه) باشد (حسینی، بی‌تا، ۴۰۹/۲). در قاعده «مَنْ مَلَکَ أَرْضاً مَلَکَ الْهَوَاءَ إِلَى عَنَانِ السَّمَاءِ وَالْقَرَارَ إِلَى تَخُومِ الْأَرْضِ»،

مکلف شخصی است که مالک زمین شده باشد. به بیان دیگر، مالک زمین به عنوان مکلف اصلی در نظر گرفته شده و مالکیت او شامل تمام فضای زیرسطحی (تخوم الأرض) و فراسطحی (عنان السماء) زمین می شود.

۲. **متعلق تکلیف:** متعلق تکلیف عملی است که انجام آن یا اجتناب از آن درخواست شده و بدون واسطه، موضوع حکم قرار می گیرد. به عنوان مثال، در عبارت «الصوم واجب»، روزه موضوع وجوب و تکلیف است و در اصطلاح فقها و اصولیون، به آن موضوع تکلیف نیز گفته می شود. به بیان دیگر، موضوع در این حالت به چیزی اشاره دارد که حکم بر آن مترتب می شود (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷ق، ۷۷/۲).

۳. **متعلق المتعلق:** متعلق المتعلق به چیزی گفته می شود که وجود آن فرض شده و بر اساس آن، احکام و تکالیف تعیین می شوند (حسینی حائری، ۱۴۳۰ق، ۱۸/۱). برای نمونه، در عبارت «شرب الخمر حرام»، حرمت، تکلیف است و شرب، متعلق حکم؛ اما خمر، موضوع به معنای سوم است که وجودش فرض شده است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷ق، ۱۹۳/۱).

در قاعده مذکور، حکم «مالکیت» از اقسام احکام وضعی محسوب می شود. با این حال، از منظر موضوع شناسی قاعده، سه کاربردی که در ادبیات فقهی و اصولی برای «موضوع» ذکر شده است، به صورت زیر قابل تطبیق خواهد بود:

۱. **مکلف:** مالک زمین است.

۲. **متعلق تکلیف:** انواع تصرفات مالک در زمین و فضاهای فراسطحی و زیرسطحی آن است.

۳. **متعلق المتعلق:** زمین و فضاهای فراسطحی و زیرسطحی که وجودش فرض شده است.

برای تحلیل و ارزیابی دقیق قاعده و سنجش صحت یا بطلان آن به شیوه ای که به طور گسترده پذیرفته شده است، تمرکز بر تعیین متعلق المتعلق ضروری خواهد بود؛ زیرا موضوع به معنای مکلف محل شک و تردید نیست و مالک زمین به عنوان کسی که حکم مالکیت او باید مشخص شود، به وضوح موضوع حکم است. همچنین

انواع تصرفات مالک نیز مورد تردید قرار نمی‌گیرد؛ جواز یا عدم جواز این تصرفات به صورت مطلق، مطابق قواعد مختلفی مانند قاعده تسلط (سلطنت)، قاعده لاضرر و دیگر قواعد روشن شده است.

نقطه کانونی این بحث، در موضوع‌شناسی به معنای سوم، یعنی تشخیص و تعیین متعلق‌المتعلق است. سؤال اساسی این است که آیا واقعاً زمین و تمام فضاهای فراسطحی و زیرسطحی آن، موضوع حکم مالکیت هستند یا باید موضوع را به حد معینی از فضاهای پیرامونی زمین محدود کرد؟ در پژوهش حاضر، شناسایی این بُعد از موضوع، بر اساس فرآیند موضوع‌شناسی در احکام شرعی، محور اصلی گفتگو خواهد بود.

۲. فرآیند موضوع‌شناسی

در فرآیند موضوع‌شناسی، تمرکز بر کلان‌فرآیندهای معناشناسی و منظورشناسی است. این بررسی شامل تحلیل دقیق مفاهیم کلیدی، واژگان مرتبط و کاربردهای آن‌ها می‌شود. چنین فرآیندی می‌تواند زوایای مختلف موضوع را روشن ساخته و دیدگاهی جامع و دقیق ارائه دهد که در نهایت به ارتقای کیفیت نوشتار و استنباط دقیق‌تر احکام شرعی کمک می‌کند.

جستارهای
فقهی و اصولی
سال یازدهم، شماره پیاپی ۳۹
۱۴۰۴
۷۲

۲/۱. معنایابی (معناشناسی)

چنانچه بیان شد، هر چند قاعده «مَنْ مَلَکَ أَرْضاً» مستنبطه است؛ اما بعید نیست فقها تعبیر به کار رفته در آن را از روایات اقتباس کرده باشند. با توجه به نقش اساسی فهم واژگان در موضوع‌شناسی قاعده، در فرآیند معناشناسی، واژگان ناظر به موضوع قاعده مانند هواء، عنان السماء، قرار و تخوم الارض مورد بررسی قرار می‌گیرند. هدف از این بررسی، روشن شدن موضوع و رفع ابهامات و چالش‌های مطرح درباره حکم مالکیت فضاهای فراسطحی و زیرسطحی است.

لازم به ذکر است که با توجه به فاصله زمانی زیاد میان عصر ما و عصر معصومین علیهم‌السلام، برای اطمینان از تشخیص دقیق معانی واژگان و شناسایی صحیح

موضوع، چند نکته باید مدنظر قرار گیرد:

۱. ابتدا تلاش شده است تا برای تعیین معنای واژگان، از قدیمی‌ترین منابع لغوی بهره گرفته شود.

۲. اصولی مانند اصل عدم نقل (مظفر، ۱۴۳۰ق، ۳۰/۱) و استصحاب قهقراپی (انصاری، ۱۴۲۸ق، ۲۴/۳) نیز می‌توانند در تثبیت و تأیید معنای به‌دست‌آمده و هم‌سانی آن با معنای عصر صدور نقش مؤثری داشته باشند.

این اصول کمک می‌کنند تا در مواجهه با تغییرات زبانی و تفسیری، به معنای و اصول اصیل و قابل اعتماد دست یافت. به بیان دیگر، با اتکا به این اصول می‌توان در تفسیر و تحلیل مفاهیم فقهی به پایداری و ثبات رسید.

برای درک جامع‌تر مفهوم مالکیت زمین و ابعاد مختلف آن، معانی و کاربردهای واژگان کلیدی مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۲/۱/۱. هواء:

به معنای فضای خالی است که می‌تواند شامل هر نوع فضای بالای سطح زمین (فراسطحی) از جمله جو شود (ابن‌منظور، ۱۴۰۵ق، ۲۸۲/۵). این تعریف، گستردگی مفهوم «فضا» در مباحث مالکیت زمین را نشان می‌دهد.

۲/۱/۲. عنان السماء:

به معنای نهایت آسمان و لایه‌های آن است. این عبارت نشان‌دهنده فضایی بی‌نهایت و غیرقابل دسترس است و بر این نکته تأکید دارد که مالکیت زمین می‌تواند شامل فضای هوای بالای آن تا بالاترین حد ممکن باشد (جوهری، ۱۴۰۷ق، ۲۱۶۷/۶). این قید، حد مالکیت زمین در فضای بالای آن را مشخص می‌کند.

۲/۱/۳. قوار:

از نظر لغوی به معنای جایی است که چیزی در آن مستقر و ثابت می‌شود (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ۲۱/۵). در مفهوم مالکیت زمین، این واژه به معنای حد و مرز مالکیت است و نشان می‌دهد مالکیت زمین در چه محدوده‌ای مستقر می‌شود؛ به عبارت دیگر، «قرار» مرزی است که مالکیت یک قطعه زمین در آن محدود می‌شود و مشخص می‌کند مالکیت زمین تا چه حد و در کجا گسترش می‌یابد.

۲/۱/۴. تخوم الارض:

از جمله واژگانی است که در روایات مطرح می‌شود (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ۳۵۸/۹) و بررسی معنای آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. «تخوم الأرض» به معنای اعماق زمین است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ۲۰۳/۱۲) و اشاره به مالکیت فضاهای زیرزمینی تا عمیق‌ترین نقاط ممکن دارد.

با توجه به معانی لغوی واژگان کلیدی، مانند هواء (فضای خالی و جو)، عنان السماء (نهایت آسمان و لایه‌های آن)، قرار (محل استقرار و مرز مالکیت) و تخوم الأرض (اعماق زمین)، روشن می‌شود که مفهوم مالکیت زمین تنها به سطح فیزیکی زمین محدود نمی‌شود. بلکه مالکیت زمین شامل تمامی ابعاد فضایی بالای آن (تا نهایت آسمان) و همچنین فضاهای زیرزمینی (تا عمیق‌ترین نقاط زمین) است. این مفهوم نشان‌دهنده مالکیت جامع و کامل بر زمین است؛ به گونه‌ای که تمامی جنبه‌ها و لایه‌های مرتبط با زمین، چه بالایی و چه پایینی، در نظر گرفته می‌شوند.

۲/۲. منظورشناسی (مفهوم‌شناسی)

پس از مشخص شدن معنای واژگان و درک معنای لغوی قاعده، مرحله بعدی منظورشناسی یا به عبارتی، بررسی ظهور و دلالت قاعده است. در این مرحله بررسی می‌شود که آیا برداشت عمومی از قاعده مطابق با معنای لغوی آن است یا خیر؟ با توجه به اینکه چنین قاعده‌ای اصطیادی و مستنبط از مجموع ادله متفرقه است، برداشت عمومی یا ظهور آن نزد عرف عام نباید ملاک قرار گیرد. بلکه ظهور و دلالت نزد عرف خاص، یا به تعبیر دیگر فقها، معیار منظورشناسی قاعده است؛ زیرا فقها از میان کلمات مختلف شارع، به منظور یا ظهور و دلالت ادله پی برده‌اند. با مراجعه به کلمات فقها درباره قاعده، اختلاف نظر آن‌ها در برداشت از قاعده به روشنی مشاهده می‌شود.

برخی فقها در مناسبت‌های مختلف به توابع زمین در مالکیت^۱ اشاره کرده‌اند

۱. باید توجه داشت که پرداختن به مباحث ملک در این پژوهش از حیث موضوع‌شناسی است و نه از منظر حکم وضعی تحت عنوان ملکیت که در فقه رایج مطرح است. در واقع، ملکیت را می‌توان از دو منظر فقهی مورد مطالعه قرار

و بین ایشان این نظر معروف است که فضا و عمق زمین تابع زمین در مالکیت است. بر اساس این دیدگاه، قاعده‌ای شکل گرفته است که طبق آن، هر کس مالک بخشی از زمین شود، مالک عمق آن تا زمین هفتم (زیرسطحی) و مالک فضای آن تا نهایت آسمان (فراسطحی) نیز خواهد بود؛ بنابراین، مالکان زمین می‌توانند در فضای بالای زمین ساختمان بسازند و به هر میزان که بخواهند، زمین خود را حفر کنند (طوسی، ۱۳۸۷، ۱۴۰/۸؛ نجفی، ۱۴۲۱، ۲۶/۲۵۶). شیخ طوسی «ملک» را به معنای تصرف مشروع در زمین تفسیر می‌کند، به گونه‌ای که فرد حق استفاده از زمین را دارد، حتی اگر مالکیت حقیقی آن را نداشته باشد.

به عبارت دیگر، فرد می‌تواند از زمین به‌طور قانونی و مشروع بهره‌برداری کرده و از منافع آن استفاده کند، بدون آنکه مالک کامل و حقیقی زمین باشد. این مفهوم شامل شرایطی است که فرد به واسطه قراردادها یا حقوق خاص، اجازه تصرف و استفاده از زمین را دارد، حتی اگر سند مالکیت به نام او نباشد. برای مثال، در زمین‌هایی که برای زندگی یا مصالح عمومی اختصاص داده شده و به مسلمانان تعلق دارند، این مفهوم صادق است. همچنین در زمین‌های عمومی که برای انتفاع خاصی اختصاص یافته‌اند، مانند راه‌ها، عرفاً استفاده از فضای بالای آن‌ها و حفر زیر آن‌ها تا جایی که به انتفاع عمومی ضرر نزنند، مجاز است (طوسی، ۱۳۸۷، ۱۴۰/۸).

برخی فقها نیز تفاوتی میان مالکیت خصوصی و عمومی قائل نشده‌اند و معتقدند

کاوشی نودر
موضوع‌شناسی
فقهی قاعده «من
ملک ارضاً....»

۷۵

داد: ۱. موضوع حکم شرعی: این نگاه به بررسی و شناسایی حقیقت یک چیز می‌پردازد؛ یعنی اینکه ملک چیست؟ ملاک تحقق آن چیست؟ چه کسی واقعاً مالک به‌شمار می‌آید؟ چه عواملی باعث پیدایش یا از بین رفتن ملکیت می‌شوند و عرف یا قانون کدام امور را مصداق ملک می‌داند؟ در اینجا فقط چیستی و مصداق خارجی ملک مورد بحث است و هنوز هیچ حکمی بر آن بار نشده است. برای مثال، اگر کسی زمینی بخرد؛ اما هنوز آن را تحویل نگرفته باشد، اینکه آیا او به نظر عرف یا قانون مالک به‌شمار می‌رود یا نه. یک بحث موضوع‌شناسی است (خادمیان، ۱۳۹۶، ۲۷). ۲. حکم وضعی: به معنای اعتبار و جعل رابطه‌ای حقوقی یا فقهی مانند ملکیت، ضمان یا ولایت توسط شارع یا قانون‌گذار است. حکم وضعی ملکیت یعنی وقتی شرایطی محقق شد، قانون یا شارع آن شخص را صاحب مال دانسته و آثار ملکیت را برای او مقرر می‌کند. این آثار شامل حق تصرف، نقل و انتقال، ارث بردن و جلوگیری دیگران از دخالت است که همگی از طریق حکم وضعی به مالک داده می‌شوند؛ بنابراین، موضوع‌شناسی ملکیت به دنبال تعیین مفهوم تحقق ملک و مصداق آن است، در حالی که حکم وضعی ملکیت ناظر به آثار و حقوقی است که از طرف قانون یا شارع به مالک داده می‌شود.

که در مواردی که زمین به استفاده خصوصی یا عمومی اختصاص یافته است، تفاوتی وجود ندارد؛ یعنی چه زمین به مالک خصوصی تعلق داشته باشد و چه به امام یا مسلمانان، حکم واحدی بر آن جاری است (حرعاملی، ۱۴۱۶ق، ۲۹/۲۴۵).

با این حال، در مواردی که استفاده خاص از زمین انجام می‌شود، عرف بر این است که این استفاده تا حدی مجاز است که به انتفاع عمومی ضرر نزند. نمونه‌هایی از این موارد عبارتند از:

۱. نصب بالکن‌ها و سایبان‌ها به صورتی که به راه‌ها و عبور و مرور آسیب نرساند (عاملی، ۱۴۱۹ق، ۲۶/۹۸).

۲. حفر چاه‌ها و قنوات و ساخت زیرزمین‌ها و فاضلاب‌ها با رعایت حقوق دیگران (نائینی، ۱۴۲۱ق، ۵۶۰).

۳. در ساختمان‌های مشترک و چندطبقه، مالکیت سقف و پله‌ها باید به نحوی تنظیم شود که حقوق همه مالکین رعایت شود (خامنه‌ای، ۱۴۰۳، سایت <https://www.leader.ir>).

در مقابل، گروهی دیگر از فقها به اطلاق چنین قاعده‌ای اشکال گرفته و شمول آن نسبت به تمامی فضاهای فراسطحی و زیرسطحی را نپذیرفته‌اند (خوئی، ۱۴۱۸ق، ۱۱/۴۱۴). از دیدگاه این فقها، دلیل کافی برای چنین اطلاقی وجود ندارد و تنها می‌توان به سیره متشرعه یا سیره عقلا اکتفا کرد (نائینی، ۱۴۱۱ق، ۲/۴؛ مظاهری، ۱۳۸۶، ۲/۱۲۳).

با توجه به اصطیادی بودن قاعده، دلیل لفظی صریح یا ظاهری که مستقیماً به قاعده پردازد و بتوان از آن برای استناد به ظهور و دلالت قاعده استفاده کرد، وجود ندارد. فقها که این قاعده را استنباط کرده‌اند، هرچند اصل قاعده را فی الجمله پذیرفته‌اند؛ زیرا اصول کلی شریعت مانند مالکیت، تسلط و حقوق افراد بر اموالشان بر اصل وجود مالکیت مالک زمین بر فضاهای فراسطحی و زیرسطحی آن نیز فی الجمله دلالت دارد (حرعاملی، ۱۴۱۶ق، ۲۹/۲۴۵؛ نجفی، ۱۴۲۱ق، ۲۶/۲۵۶؛ خوئی، ۱۴۱۸ق، ۱۱/۴۱۴؛ نائینی، ۱۴۱۱ق، ۲/۴).

با این حال، فقها در مورد محدوده موضوعی قاعده اختلاف نظر دارند؛ یعنی اینکه آیا شمول قاعده شامل تمام فضاهای فراسطحی و زیرسطحی است؟ یا محدود به حد خاصی می‌شود؛ بنابراین، برداشت‌های فقها نمی‌تواند به‌عنوان دلیل قطعی برای

شناسایی منظور و مفهوم قاعده از حیث موضوعی تلقی شود. تنها راه برای شناسایی مراد قاعده، بررسی مبانی و ادله‌ای است که قاعده از آن‌ها استنباط شده است تا مشخص شود موضوعی که در این ادله مورد حکم قرار گرفته است چه بوده و منظور شارع از قاعده مذکور چیست. شایان ذکر است که بررسی مبانی و ادله از حیث حکم‌شناسی هدف این نوشتار نیست؛ بلکه تمرکز اصلی بر شناسایی موضوع قاعده است. هرچند ممکن است از برخی مباحث حکم‌شناسی برای تنقیح دقیق‌تر موضوع نیز استفاده شود.

در ادامه، به منظور مشخص شدن موضوع قاعده (متعلق‌المتعلق: زمین و فضاهای فراسطحی و زیرسطحی آن)، تحلیل مبانی قاعده و چگونگی شناسایی موضوع آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲/۲/۱. قاعده تسلط

قاعده تسلط «إِنَّ النَّاسَ مَسْلُطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲/۲۷۲) که گاهی به قاعده سلطنت نیز تعبیر شده است، به تسلط و تصرف مطلق مالک در ملک خود اشاره دارد. بر اساس این قاعده، هیچ کس نمی‌تواند مانع تصرفات شرعی و قانونی مالک در مال خود شود (انصاری، ۱۴۱۵، ۳/۸۷)؛ بنابراین، هرگاه نسبت به حق تصرف مالک در مال خود شک ایجاد شود، می‌توان با تمسک به اطلاق این قاعده، شک را برطرف کرد (شیرازی، ۱۳۸۳، ۱/۵۱).

این قاعده به عنوان یکی از ادله قاعده «من ملک ارضاً...» مورد استناد قرار گرفته است (روحانی، ۱۴۳۵، ۴۰۴).

وجه استدلال

با توجه به اینکه قاعده تسلط اختیار و سلطنت مالک بر ملک خود را بدون هیچ قیدی بیان کرده است، می‌توان از آن برای اثبات اختیار مطلق مالک نسبت به ملک در تمامی شئون و ابعاد آن استفاده کرد، از جمله تصرف در تمامی فضاهای زیرسطحی و فراسطحی زمین. بر این اساس، مالک نسبت به تمام این فضاها سلطنت تام دارد.

کاوشی نو در
موضوع‌شناسی
فقهی قاعده «من
ملک ارضاً...»

۷۷

بنابراین، هرگاه نسبت به دامنه اختیارات مالک در تصرفات مزبور تردید یا اختلافی مطرح شود، می‌توان با تمسک به اطلاق قاعده، حق تصرف مالک را اثبات کرد، مگر آنکه دلیل معتبری بر نفی سلطنت یا محدودسازی آن ارائه شود؛ به عبارت دیگر تا زمانی که دلیل بر نفی سلطنت وجود نداشته باشد، مالکیت زمین، به تبع اصل تسلط، علاوه بر سطح ظاهری زمین، متعلقات و امتدادات زیرین و فرازین آن را نیز شامل می‌شود.

چنان که ملاحظه می‌شود، استدلال مزبور در مقام تعیین محدوده ملک است و یادآوری شد که بحث از محدوده ملک، بحثی موضوع‌شناسی است و نه بررسی حکم وضعی؛ بنابراین، نتیجه این استدلال با تمسک به قاعده تسلط، محدوده گسترده‌ای برای قاعده «من ملک ارضاً...» اثبات می‌کند؛ به گونه‌ای که اطلاق سلطنت، موضوع وسیعی برای این قاعده به اثبات می‌رساند و شامل تمام فضاهای زیرسطحی و فراسطحی زمین می‌شود.

نقد و بررسی

چنان که در وجه استدلال بیان شد، در نگاه اول بین قاعده «من ملک ارضاً...» و قاعده تسلط، کمال تعاضد و همراهی وجود دارد و قاعده تسلط، محدوده موضوعی قاعده دیگر را تبیین می‌کند. با این حال، با دقت در قاعده تسلط، این سؤال مطرح می‌شود که آیا این قاعده می‌تواند در مواردی که در تحقق مالکیت موضوعی شک و تردید وجود دارد نیز ورود کرده و محدوده ملک را از حیث موضوع مشخص کند؟ پاسخ به این سؤال منفی است؛ زیرا قاعده تسلط در مقام بیان تشریح اصل سلطنت شخص بر اموالش است و در خصوص موضوع این ملکیت و محدوده آن ساکت است و هیچ بیان خاصی ندارد.

برای تمسک به اطلاق، لازم است که قاعده در مقامی بیان آن جهتی که اطلاق ثابت شده است، احراز شود؛ اما قاعده تسلط از حیث محدوده ملک در مقام بیان نیست؛ بنابراین تمسک به اطلاق آن در موارد مشکوک مانند قاعده «من ملک ارضاً...» (عنان السماء و تخوم الارض) به مثابه تمسک به عام در شبهه مصداقیه است که به نظر فقها و اصولیان جایز نیست (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ۲۲۱؛ سبحانی، ۱۳۸۲، ۱۶/۲؛

جستارهای

فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۳۹

۱۴۰۴

۷۸

قاعده تسلط تنها بیان می کند که انسان بر اموال خود سلطنت دارد؛ اما اینکه چه چیزی ملک و مال محسوب می شود، با این قاعده قابل اثبات نیست. بنابراین، اگر قاعده سلطنت به عنوان دلیل برای قاعده «من ملک ارضاً...» مورد استفاده قرار گیرد، به دلیل عدم اطلاق صریح آن، باید تنها به قدر متیقن از آن اکتفا کرد؛ یعنی صرفاً مالکیت شخص بر اصل زمین و نهایت فضاهای فراسطحی و زیرسطحی مورد پذیرش عرف را می توان مشمول آن دانست. فراتر از این محدوده که محل شک و تردید است، قاعده تسلط توان اثبات ندارد. نتیجه آن است که بر اساس این قاعده، موضوع عام و شامل برای قاعده محل بحث به اثبات نمی رسد و نمی توان آن را شامل تمام فضاهای زیرسطحی یا فراسطحی زمینی که ملک شخص است دانست.

۲/۲/۲. قاعده لاضرر

قاعده لاضرر یکی از مبانی مهم فقهی است که بیان می کند: «لاضرر و لااضرار فی الاسلام» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۵/۲۹۳). این عبارت بدان معناست که در اسلام هیچ ضرر و زبانی نباید وجود داشته باشد.

قاعده لاضرر اصولاً برای جلوگیری از وقوع ضرر به افراد و حفظ منافع آنها به کار می رود و می تواند به عنوان یکی از مبانی و ادله قاعده «من ملک ارضاً...» مورد توجه قرار گیرد.

وجه استدلال

اگر مالک زمین تنها به سطح ظاهری زمین و اندکی از فضاهای زیرسطحی و فراسطحی محدود شود و از تصرف در سایر فضاهای زیرسطحی و فراسطحی ملک خود منع گردد، این امر مستلزم ضرر به مالک است؛ زیرا او از بهره مندی کامل از زمین و فضاهای مرتبط با آن محروم می شود.

با توجه به قاعده لاضرر، برای جلوگیری از ضرر به مالک، باید موضوع قاعده را مطلق دانست؛ به این معنا که مالک زمین حق دارد در فضای بالای زمین ساختمان

بسازد و از منافع آن بهره‌مند شود و همچنین حق دارد در اعماق زمین خود حفر کند و از منابع زیرسطحی آن استفاده کند؛ بنابراین، بر اساس قاعده لاضرر، محدوده موضوع قاعده «من ملک ارضاً...» شامل تمامی فضاهای فراسطحی و زیرسطحی زمین است و مالک حق تصرف و استفاده کامل از تمامی ابعاد زمین را دارد.

نقد و بررسی

قاعده لاضرر شامل ضررهای قطعی عرفی و عقلایی می‌شود؛ بنابراین، هرچند برای تعیین موضوع قاعده «من ملک ارضاً...» می‌توان از این قاعده بهره برد؛ اما دامنه موضوع را نمی‌توان تا بی‌نهایت گسترش داد. قاعده لاضرر تنها محدوده‌ای از موضوع را ثابت می‌کند که ممانعت مالک از تصرف در آن فضاها، از نظر عرف و عقل، موجب ضرر به او باشد.

با این حال، اینکه ممانعت مالک از تصرف در هر سطحی از فضاهای بالایی و پایین زمین مستلزم ضرر باشد، از نظر عرف و عقل قابل تردید جدی است؛ بنابراین، قاعده لاضرر شامل موارد قطعی ضرر یا حداقل مواردی است که با ظن قوی، ضرر به مالک محتمل باشد.

بنابراین، قاعده لاضرر برخلاف قاعده تسلط در تعیین محدوده موضوع قاعده «من ملک ارضاً...» مؤثر است. با این حال، این محدوده به میزانی که قائلین به شمولیت قاعده تلاش در اثبات آن دارند، شامل تمام فضاهای زیرسطحی و فراسطحی زمین نمی‌شود.

در واقع، قاعده لاضرر محدوده موضوعی قاعده را تا حدی محدود می‌کند که در آن میزان، منع مالک از تصرف، از نظر عرف و عقل، مصداق ضرر به او باشد؛ بنابراین، تنها فضاهایی مشمول قاعده لاضرر می‌شوند که در صورت منع مالک از بهره‌برداری، عرف و عقل آن را ضرر قطعی یا محتمل تشخیص دهند.

۲/۲/۳. عدم اکل مال به باطل

آیه شریفه ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾ (نساء: ۲۹) از پر مراجعه‌ترین آموزه‌های قرآن کریم در حوزه حقوق و مالکیت است (نجفی، ۱۴۲۱ق، ۲۲/۱۴). این آیه، بر اساس

جستارهای

فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۳۹
۱۴۰۴

۸۰

منع تصرف غیر مشروع و ناحق در اموال دیگران، بر لزوم حفظ حریم مالکیت و حرمت آن تأکید می‌کند.

به همین دلیل، می‌توان از این آیه به عنوان یکی از ادله و مبانی برای تعیین موضوع قاعده «من ملک ارضاً...» بهره برد.

وجه استدلال

هر تعدی و تجاوز به حقوق مالک، از جمله تصرف در فضای بالای زمین یا زیر آن بدون رضایت مالک، از منظر شرع باطل و مردود است. بدین ترتیب، آیه شریفه، اصل کلی حمایت از مالکیت را تقویت می‌کند. قاعده فقهی «من ملک ارضاً...»، به عنوان مصداقی از این اصل، بر گسترش حریم مالکیت فضا و اعماق زمین دلالت دارد.

نقد و بررسی

این آیه نیز تصرف نامشروع در ملک غیر را جایز نمی‌داند؛ با این حال، موضوع اصلی، تحقق مالکیت است؛ یعنی باید مشخص شود که آیا فضاهای فراسطحی و زیرسطحی زمین جزو ملک محسوب می‌شوند تا حکم مالکیت بر آنها مترتب گردد یا خیر.

در صورت اثبات شمول موضوع نسبت به این فضاها، تصرف در آنها جایز نخواهد بود؛ اما آیه نسبت به شمول یا عدم شمول این فضاها سکوت دارد؛ بنابراین، در مواردی که تردید در شمول مالکیت برای چنین فضاهایی وجود دارد، نمی‌توان به آیه تمسک کرد؛ زیرا در این صورت، استفاده از آن مصادیق تمسک به عام در شبهه مصداقیه عام را دارد که معتبر نیست.

۲/۲/۴. قاعده احترام

قاعده احترام که در متون فقهی به آن اشاره شده است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۳/۱۹۰)، بر حفظ حقوق انسانی و ایمانی تأکید دارد؛ به این معنا که هر فرد باید حقوق دیگران را محترم شمرده و از تجاوز به آنها خودداری کند. کرامت و شرافت انسانی و ایمانی باید در تعاملات فردی و اجتماعی رعایت شود و هیچ عملی که موجب کاهش یا

نقض این کرامت گردد، مجاز نیست.

با توجه به این معنا، قاعده احترام تضمین می کند که هرگونه عمل و تصرفی باید در محدوده‌ای انجام شود که حقوق دیگران را نقض نکند.

وجه استدلال

این قاعده از دو جنبه می تواند در موضوع مورد بحث اثرگذار باشد:

۱. توسعه موضوع قاعده «من ملک»: تصرف در فضاهای فراسطحی یا زیرسطحی زمین دیگران، نقض حقوق آنان و مصداق عدم احترام به حقوق مالک است؛ بنابراین، هیچ کس بدون رضایت مالک حق تصرف در این فضاها را ندارد؛ این امر نشان‌دهنده حدود مالکیت وی بر چنین فضاهایی به تبع مالکیت بر زمین است.

۲. تضییق موضوع قاعده: تصرفات شخص در زمین یا فضاهای مرتبط با آن، مشروط به عدم آسیب رساندن به حقوق دیگران است؛ به عبارت دیگر، هرگونه تصرف باید رعایت احترام به حقوق دیگران را در نظر داشته باشد.

نقد و بررسی

مشکل تمسک به این قاعده برای تعیین دامنه موضوع قاعده «من ملک»، مشابه تمسک به قاعده سلطنت یا آیه (أكل مال به باطل) است؛ زیرا این تمسک در واقع استناد به عام در شبهه مصداقیه محسوب می شود. دلیل آن این است که فرض لزوم احترام به حقوق دیگران، فرع بر ثبوت حق است و آنچه در قاعده «من ملک» محل بحث است، محدوده ثبوت حق یا به عبارتی موضوع مالکیت است.

بنابراین، قاعده احترام در بعد توسعه موضوعی قاعده «من ملک» نمی تواند مؤثر باشد، هرچند در محدودسازی موضوع نقش دارد؛ به عبارت دیگر، هرچند می توان در موضوع شناسی قاعده محل بحث به قاعده احترام استناد کرد، این استناد به منظور تأیید شمول کامل قاعده نسبت به تمامی فضاهای زیرسطحی و فراسطحی نیست؛ بلکه بالعکس، قیود و شروطی برای محدودسازی موضوع ارائه می دهد، به طوری که تصرف در اصل زمین، چه رسد به فضاهای محل اختلاف، نباید موجب تضییع و عدم احترام به حقوق دیگران شود.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۳۹

۱۴۰۴

۸۲

۲/۲/۵. عرف و سیره عقلا

در فقه اسلامی، عرف و سیره عقلا از مستندات اصلی در تعیین موضوع احکام شرعی به شمار می‌روند، به‌ویژه در مواردی که شارع به‌طور مستقیم نسبت به تعیین موضوع یا محدوده آن اقدام نکرده است. همان‌طور که در بررسی سایر ادله و مبانی بیان شد، تعیین موضوع بر اساس اغلب آن‌ها با مشکل مواجه بود و برای مشخص کردن محدوده زمینی که ملک شخص است، به لحاظ فضاهای فراسطحی یا زیرسطحی، باید به عرف و سیره عقلا مراجعه کرد.

تا زمانی که این مسئله مشخص نشود، تطبیق قواعد مورد ادعا امکان‌پذیر نبوده و با مشکل تمسک به عام در شبههٔ مصداقیه مواجه خواهد بود؛ بنابراین، به نظر می‌رسد اصلی‌ترین دلیل در تعیین موضوع قاعدهٔ «من ملک»، تعیین دیدگاه عرف و سیره عقلا است.

ممکن است گفته شود از دیرباز در جوامع انسانی، مالکیت زمین به عنوان مالکیت بر تمامی آنچه در محدوده آن است، شناخته می‌شد؛ به عبارت دیگر، عقلا معمولاً مالک زمین را صاحب تمام ابعاد آن می‌دانستند و این عرف، به عنوان یکی از مبانی حقوقی و فقهی قاعدهٔ «من ملک» نقش‌آفرینی کرده است.

اما نکته اساسی آن است که عرف و سیره در طول زمان ممکن است دستخوش تغییر شوند. به عنوان مثال، در عرف گذشته، چون تصرفات در فضاهای فراسطحی و زیرسطحی به شکل امروزی مطرح نبود، ممکن است اعتقاد به مالکیت تمام این فضاها برای مالک زمین وجود داشته باشد یا اساساً توجهی به این ابعاد نشده باشد. در عرف معاصر، با توجه به پیشرفت‌های تکنولوژیک و تغییرات اجتماعی، به این نکات توجه شده است؛ بنابراین ضروری است بررسی شود که عرف حاضر در این زمینه چه دیدگاهی دارد و آیا می‌تواند در تعیین موضوع قاعده معتبر باشد یا خیر؟

دربارهٔ حجیت عرف‌های معاصر در تعیین موضوعات فقهی، فقها نظرات متفاوتی ارائه کرده‌اند. برخی بر این باورند که عرف معاصر با توجه به تحولات اجتماعی و تکنولوژیک، می‌تواند در تعیین موضوعات و احکام فقهی معتبر باشد؛ زیرا برداشت عرفی مردم در هر زمان، نقش مهمی در فهم و اجرای احکام شرعی دارد (نائینی، ۱۳۷۶، ۱۹۳/۳).

در مقابل، گروه دیگری از فقها معتقدند که عرف زمان صدور احکام، به دلیل نزدیکی به شرایط اصدار، باید معیار اصلی قرار گیرد. آن‌ها تأکید دارند که تغییرات عرفی نباید باعث تغییر در احکام ثابت و مقرر شرعی شود (علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ۲۳۹/۱). به نظر می‌رسد هر دو دیدگاه، در جایگاه خود صحیح باشند. در موضوعاتی که از زمان صدور احکام وجود داشته و جنبه جدید یا ناشناخته‌ای در آن کشف نشده است و گذشتگان نسبت به آن غفلت نداشته‌اند، معیار عرف زمان صدور احکام است؛ اما اگر مصادیق یا جنبه‌های جدیدی در حال حاضر شناسایی شوند که در گذشته وجود نداشته یا مورد غفلت گذشتگان بوده‌اند - مانند مسئله محل بحث - معیار عرف معاصر و کنونی است. در این صورت، هر تغییری که عرف معاصر در موضوع ایجاد کند، به معنای تغییر احکام ثابت شارع نیست؛ بلکه حکم شرعی همچنان ثابت است و تنها موضوع حکم است که تغییر یافته است. این همان تأثیر زمان و مکان در اجتهاد است که مورد پذیرش فقها و اصولیان قرار دارد.

بنابراین، در تعیین حدود موضوع قاعده من ملک، معیار عرف معاصر اهمیت دارد؛ زیرا جنبه‌های جدیدی از تأثیر مالکیت بر فضاهای زیرسطحی و فراسطحی زمین شناسایی شده است. با این حال، مشکل اصلی شناسایی عرف معاصر در این است که مشخص شود چه محدوده‌ای همراه با زمین به عنوان ملک افراد محسوب می‌شود، چراکه بین فقها - که خود بخشی از عرف معاصر به شمار می‌روند - اختلاف نظر وجود دارد. در ادامه، به بررسی برخی دیدگاه‌های معاصرین درباره موضوع قاعده پرداخته خواهد شد.

۲/۲/۵/۱. دیدگاه‌های معاصران در تعیین موضوع قاعده

با تمام تغییرات و تحولات زندگی بشر در عصر حاضر و سؤالات مطرح شده درباره مالکیت فضاهای زیرسطحی و فراسطحی زمین، همانند گذشته، در میان علمای معاصر نیز دو دیدگاه عمده مطرح است:

۱. برخی از فقها قائل به مالکیت مطلق مالک زمین بر تمام فضاهای محل بحث هستند. به اعتقاد این گروه، مالک زمین باید حق مطلق بر فضا و اعماق زمین داشته باشد، به‌ویژه در زمینه ساخت‌وسازهای خصوصی و بهره‌برداری از منابع زیرزمینی.

این دیدگاه عمدتاً بر قاعده تسلط و حفظ حقوق مالکیت خصوصی تأکید دارد و مالکیت فضا و اعماق زمین را بخشی از حقوق طبیعی مالک می‌داند. بر اساس نظر این گروه، هرگونه محدودیت بر حقوق مالک، مستلزم وجود دلیل شرعی صریح و واضح است (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۰، ۳/۳۰۲)؛ با این حال، بررسی ادله نشان می‌دهد که قاعده تسلط و قاعده احترام نمی‌توانند چنین توسعه‌ای را در خصوص محدوده ملک - که موضوع قاعده «من ملک ارضاً» است - به طور کامل اثبات کنند. حتی قاعده احترام در بسیاری موارد نقش محدودکننده موضوعی را ایفا می‌کند و تصرف در فضاهای تابع زمین را مشروط به رعایت حقوق دیگران و عدم تضییع آن‌ها می‌سازد؛ بنابراین، دیدگاه قائل به مالکیت مطلق بر فضاهای زیرسطحی و فراسطحی زمین قابل پذیرش نیست.

۲. در مقابل، گروه دیگری بر این باورند که قاعده من ملک ارضاً باید با توجه به شرایط جدید و مقتضیات زمان تعدیل شود و آنچه مشهور است - که مالکیت را در تمام فضاهای فراسطحی و زیرسطحی زمین ثابت می‌داند - کامل و جامع نیست (ر.ک: نجفی، ۱۴۲۱ق، ۲۶/۲۵۶؛ خوئی، ۱۴۱۸ق، ۱۱/۴۱۴). از دیدگاه این گروه، مالکیت فضا و اعماق زمین باید بر اساس نیازهای معقول و عرف رایج تنظیم شود و در تعیین محدوده آن باید قواعدی مانند قاعده لاضرر و جلوگیری از تجاوز به حقوق عمومی مورد توجه قرار گیرد.

برخی از فقها معتقدند که اصل مالکیت افراد تا حد متعارف و نیازهای روزمره محدود می‌شود (ر.ک: نائینی، ۱۴۱۱ق، ۲/۴؛ شجاعی، ۱۳۹۶، ۷)؛ اما فضاهای فراسطحی یا زیرسطحی خارج از حد متعارف و نیاز روزمره، به دولت یا جامعه اسلامی منتقل شده و جزو انفال محسوب می‌شود، هرچند مالک زمین همچنان حق انتفاع از آن را دارد (ر.ک: مظاهری، ۱۳۸۶، ۲/۱۲۳).

دیدگاه دوم، با توجه به ادله اقامه شده، فی الجمله پذیرفتنی است؛ اما معیارهای پیشنهادی - یعنی تشخیص عرفی و تعیین نیازهای معقول و روزمره - دارای ابهام قابل توجهی هستند و به تنهایی نمی‌توانند حد دقیق مالکیت شخص را مشخص کنند. علاوه بر این، در این دیدگاه نقش ادله و مبانی مطرح شده برای قاعده نیز به طور

کامل لحاظ نشده است که باعث می‌شود تعیین دامنه مالکیت زمین و فضاهای زیرسطحی و فراسطحی با عدم قطعیت همراه باشد.

۳. دیدگاه مختار

با توجه به بررسی‌های انجام شده، از میان ادله مطرح برای قاعده «من ملک»، سه دلیل - قاعده لاضرر، قاعده احترام و عرف و سیره عقلا - می‌توانستند در تعیین محدوده موضوعی قاعده، یعنی تعیین محدوده ملک شخص مالک زمین از نظر فضاهای زیرسطحی و فراسطحی، نقش آفرین باشند. با این حال، به نظر می‌رسد هر سه دلیل در این حوزه با اشکال مواجه‌اند، زیرا قاعده لاضرر از دو جنبه می‌تواند در تعیین محدوده ملک نقش ایفا کند: اول آنکه محدودسازی ملک نباید برای مالک ضرر آفرین باشد؛ دوم آنکه گسترش ملک وی نیز نباید به دیگران ضرر وارد کند. با این حال، تعیین حد و مرز ضرر مالک و ضرر دیگران چندان روشن نیست و به تعبیر دیگر، قاعده در تعیین مرز این دو نوع ضرر، مجمل و کلی است.

مواردی که به‌طور قطع برای دیگران ضرری ندارند، می‌توان جزو ملک مالک محسوب کرد. مواردی که به‌طور قطع برای دیگران مضر هستند و محدودسازی آن‌ها برای مالک نیز ضرری ندارد، قطعاً خارج از محدوده ملک خواهند بود؛ اما در مواردی که خروج آن‌ها موجب ضرر مالک و در عین حال عدم خروجشان موجب ضرر دیگران باشد، با مصداق تعارض ضررین مواجه‌ایم که بسته به مبانی مختلف، حکم متفاوتی در این زمینه صادر می‌شود. همچنین برخی موارد ممکن است محل تردید باشند؛ یعنی مشخص نیست آیا خروج آن‌ها از ملک موجب ضرر مالک می‌شود یا ورودشان در محدوده ملک موجب ضرر دیگران خواهد بود. در چنین مواردی، قاعده لاضرر به‌تنهایی نمی‌تواند تعیین تکلیف کند و لازم است مطابق قواعد یا اصول دیگر، نتیجه مشخص گردد.

قاعده احترام نیز، همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، مالکیت مطلق را نفی کرده و مالکیت شخص را مشروط به رعایت حقوق دیگران و پرهیز از تضییع آن‌ها می‌کند. در روایات نیز به این معنا اشاره شده است که ساخت ساختمان بلند که همسایه را از

جستارهای

فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۳۹
۱۴۰۴

۸۶

بهره‌مندی از نور خورشید یا جریان هوا محروم کند، جایز نیست. با این حال، تطبیق این قاعده نیز مانند قاعده لاضرر دارای جنبه صوری است و در موارد اجمال، تردید و شک نمی‌توان به آن تمسک کرد. هرچند این قاعده تضييع حقوق دیگران را به عنوان مانعی برای توسعه مطرح می‌کند و بر اساس آن می‌توان تصریح کرد که مالکیت برای مالک زمین در فضاهایی که موجب تضييع حقوق دیگران می‌شود، وجود ندارد؛ بنابراین از این نظر دلالت آن نسبت به قاعده لاضرر دامنه مشخص‌تری دارد. با این حال، اصل اشکال، هرچند در محدوده کمتر، همچنان باقی است.

اشکال دیگری که درباره قاعده احترام مطرح است، تعارض آن با قاعده لاضرر است؛ به این معنا که در فرضی که استفاده مالک زمین از فضاهای زیرسطحی یا فراسطحی موجب تضييع حقوق دیگران شود و در عین حال منع او از تصرف، برایش ضرر داشته باشد، این سؤال مطرح می‌شود که کدام قاعده مقدم است؟

با توجه به روایات مطرح شده، می‌توان قائل شد که قاعده احترام بر قاعده لاضرر مقدم است؛ زیرا در آن روایت، حضرت عليه السلام تضييع حقوق دیگران را مانع تصرف در چنین فضاهایی دانسته‌اند. این کلام حضرت جزو ادله لفظی است و از آنجا که ایشان در مقام بیان بوده‌اند، مقید به عدم ضرر مالک تلقی نمی‌شود؛ بنابراین، می‌توان عدم تفصیل در بیان ایشان را دلیلی بر تقدم قاعده احترام دانست.

عرف و سیره عقلا نیز از ادله ثانویه به شمار می‌روند و تنها در موارد قطعی می‌توان بدان‌ها تمسک کرد؛ در موارد مشکوک و مردد، قابل استناد نیستند؛ بنابراین، هر سه دلیل در حوزه مشکوکات قادر به تعیین محدوده ملک و موضوع قاعده نیستند.

برای حل این مشکل می‌توان چنین بیان کرد: اگر تراحم بین ملک شخصی و حقوق عمومی یا اجتماعی رخ دهد، حقوق عمومی و اجتماعی بر حقوق شخصی مقدم است و در نتیجه، حکم به محدودسازی محدوده ملک صادر می‌شود. در صورتی که تراحم بین ملک شخصی و حقوق دیگران پیش آید، با توجه به تصریح حضرت بر تقدم حق دیگران، قاعده احترام موجب تضييع محدوده ملک خواهد شد؛ اما اگر تراحمی وجود نداشته باشد و تنها در مضر بودن تضييع محدوده ملک برای مالک شک وجود داشته باشد، مقتضای احتیاط، حفظ محدوده ملکیت مالک است و نباید آن را محدود کرد.

نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی‌های انجام شده، نتایج زیر از پژوهش به دست می‌آید:
۱. برای شناسایی محدوده قاعده «من ملک» به لحاظ ارضی، لازم است موضوع قاعده، یعنی محدوده ملک، مشخص شود.

۲. بر اساس گام نخست در موضوع شناسی، معنای قاعده شامل توسعه محدوده ملکیت نسبت به تمام فضاهای زیرسطحی و فراسطحی زمین است. با این حال، این نتیجه تنها در صورتی قابل پذیرش است که با منظور شارع و ظهور و دلالت ادله شرعی دال بر قاعده مطابقت داشته باشد؛ زیرا معیار اصلی در کشف احکام و شناخت موضوعات شرعی، مراد شارع است و ممکن است با معنای لغوی متفاوت باشد.

۳. در مرحله منظورشناسی و با توجه به ادله اقامه شده، ادعای اطلاق و توسعه موضوع ملک به گونه‌ای که تمام فضاهای زیرسطحی و فراسطحی را در برگیرد، پذیرفته نمی‌شود. بلکه محدوده موضوعی ملک مطابق ادله اقامه شده، به این صورت خواهد بود که فضاهایی که محدودسازی مالکیت مالک در آنها موجب ضرر قطعی وی شده؛ اما برای دیگران هیچ گونه ضرری ایجاد نمی‌کند، در دایره ملکیت قرار دارند و مالک حق تصرف در تمام این فضاها را دارد. در مقابل، فضاهایی که محدودسازی مالکیت در آنها موجب ضرر مالک نمی‌شود؛ اما توسعه ملک وی می‌تواند موجب تضییع حقوق دیگران گردد، مشمول دایره ملکیت نبوده و مالک حق تصرف در آنها را ندارد. همچنین، فضاهایی که توسعه ملک در آنها موجب تضییع حقوق دیگران است و محدودسازی آنها موجب ضرر مالک می‌شود، در صورتی که حقوق اجتماعی و عمومی در مقابل حق مالک تقدم داشته باشند، ملکیت وی محدود شده و شامل فضاهای زیرسطحی و فراسطحی نمی‌شود که تصرف در آنها موجب ضررهای عمومی است. اگر تصرف مالک در چنین فضاهایی حقوق سایر اشخاص، مانند همسایگان را تضییع کند، بر اساس روایت و قاعده احترام، موضوع ملکیت وی تضییق شده و این فضاها مشمول ملک او نبوده و حق تصرف از او سلب می‌شود. فضاهای زیرسطحی یا فراسطحی که تصرف در آنها موجب ضرر یا

تضييع حقوق کسی نمی شود و سلب حق تصرف مالک نیز ضرری بر وی نمی زند، بر اساس قاعده احتیاط مشمول ملک او محسوب شده و مالک حق تصرف در آن‌ها را دارد.

منابع قرآن کریم

- آخوند خراسانی، محمد کاظم. (۱۴۰۹ق). *کفایة الاصول*. قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام.
- ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۶۳). *من لایحضره الفقیه*. چاپ دوم، قم: جماعة المدرسين.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۰۵ق). *لسان العرب*. بیروت: دار صادر.
- انصاری، مرتضی. (۱۴۱۵ق). *المکاسب*. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- انصاری، مرتضی. (۱۴۲۸ق). *فرائد الاصول*. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- جوهری، أبو نصر. (۱۴۰۷ق). *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية*. بیروت: دار العلم للمالین.
- حائری یزدی، عبدالکریم. (۱۳۹۱). *استفتائات*. قم: نشر زائر.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۱۶ق). *وسائل الشیعه*. چاپ سوم. قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام.
- حسینی، محمد صادق. (بی تا). *القواعد الشریفة*. بی جا: بی نا.
- حسینی حائری، کاظم. (۱۴۳۰). *مباحث الاصول*. قم: دار التفسیر.
- حلی، حسن بن یوسف. (بی تا). *تحریر الاحکام الشریعه*. مشهد: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- خادمیان دامغانی، محمد رضا. (۱۳۹۱). *جایگاه موضوع شناسی در اجتهاد*. قم: بوستان کتاب.
- حسینی خامنه‌ای، سید علی، <https://www.leader.ir/fa/content/27380>.
- خوئی، سید ابوالقاسم. (۱۴۱۸ق). *موسوعة الإمام الخوئی*. قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی.
- روحانی، محمد صادق. (۱۴۳۵ق). *فقه الصادق*. چاپ پنجم، قم: آیین دانش.
- زینب سنچولی و محمدرضا کیخا. (۱۴۰۱). *چالشهای فقهی مالکیت شهری مبتنی بر ماده ۳۸ قانون مدنی ایران، جستارهای فقهی اصولی، شماره ۲۶*.
- سبحانی، جعفر. (۱۳۸۲). *تهذیب الاصول*. تقریرات درسی سیدروح الله خمینی رحمته الله علیه. قم: دارالفکر.
- شیرازی زنجانی، موسی. (۱۳۸۳). *کتاب نکاح*. قم: مؤسسه پژوهشی رأی پرداز.

شجاعی، عبد السعید. (۱۳۹۶). قلمروی مالکیت فضا و قرار در حقوق اسلام و غرب با تاکید بر نظرات فقهی حضرت امام خمینی رحمته الله علیه. پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، ۳(۴).

طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الامامیه. تهران: مکتبه المرتضویه.

عاملی، محمد جواد. (۱۴۱۹ق). مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة. قم: جماعة المدرسين.

علم الهدی، سید مرتضی. (۱۳۷۶). الذریعة إلى أصول الشریعة. تهران: دانشگاه تهران.

فاضل لنکرانی، محمد. (۱۳۹۰). آیین کیفری اسلام. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.

فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۰۹ق). العین. قم: نشر هجرت.

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

مجلسی، محمد تقی. (۱۴۰۶ق). من لا یحضره الفقیه. قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور.

مظاهری، حسین. (۱۳۸۶). فقه الولاية والحكومة الإسلامية. قم: مؤسسة الزهراء علیها السلام الثقافية للدراسية.

مظفر، محمد رضا. (۱۴۳۰ق). اصول الفقه. قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين.

نائینی، محمد حسین. (۱۴۱۱ق). کتاب الصلاة. قم: جماعة المدرسين.

نائینی، محمد حسین. (۱۳۷۶). فوائد الاصول. قم: جماعة المدرسين.

نائینی، محمد حسین. (۱۴۲۱ق). الرسائل الفقهية. قم: مؤسسه معارف اسلامی.

نجفی، محمد حسن. (۱۴۲۱ق). جواهر الكلام. قم: داراحیاء التراث العربی.

نوری، میرزا حسین. (۱۴۰۸ق). مستدرک الوسائل. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.

هاشمی شاهرودی، محمود. (۱۴۱۷ق). بحوث فی علم الاصول، تقریرات درس محمد باقر صدر. چاپ سوم، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام.

هاشمی شاهرودی، محمود. (۱۳۸۲). فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام.

جستارهای فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۳۹
۱۴۰۴

۹۰

References

The Holy Qur'an.

Ibn Bābiwayh al-Qommī, Muḥammad Ibn 'Alī (al-Shaykh al-Ṣadūq). 1992/1413. *Man Lā Yahduruh al-Faqīh*. 2nd. Qom: Mu'assasat al-Nash al-Islāmī li Jmā'at al-Mudarrisīn.

Ibn Manzūr, Muḥammad Ibn Mukarram. 1984/1405. *Lisān al-'Arab*. Beirut: Dār al-Fīkr lil Ṭibā'at wa al-Nashr; Dār Ṣādir.

al-Anṣārī, Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 1994/1415. *Kitāb al-Makāsib*. Qom: al-Mu'tamar al-'Ālamī Bimunasabat al-Ḍhikrā al-Mi'awīyya al-Thāniyya li Milād al-Shaykh al-A'zam al-Anṣārī.

al-Anṣārī, Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 2007/1428. *Farā'id al-Uṣūl*. 5th. Qom: Majma' al-Fīkr al-Islāmī.

al-Kurāsānī, Muḥammad Kāzīm (al-Ākhund al-Khurāsānī). 1988/1409. *Kifāyat al-Uṣūl*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Ihyā' al-Turāth.

al-Jawharī, Ismā'il Ibn Ḥammād. 1987/1407. *al-Ṣiḥāḥ: Tāj al-Lughat wa Ṣiḥāḥ al-'Arabīyyah*. Edited by Aḥmad 'Abd al-Ghafūr 'Aṭār. Beirut: Dār al-'Ilm li al-Malāyīn.

Al-Ḥā'irī al-Yazdī, 'Abd al-Karīm. 2012/1391. *Istiftā'āt*. Qom: Nashr Zā'ir.

al-Ḥurr al-'Āmilī, Muḥammad Ibn Ḥasan. 1995/1416. *Tafṣīl Wasā'il al-Shi'a ilā Tahṣīl al-Masā'il al-Sharī'a*. 3rd. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Ihyā' al-Turāth.

Al-Jāpalaqī al-Burūjirdī, Sayyid Muḥammad. n.d. *al-Qawā'id al-Sharīfiyyat*. Qom.

al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). n.d. *Tahrīr al-Aḥkām al-Sharīfiyyat 'Alā Madhhab al-Imāmīyah*. Mashhad: Mu'assasat Āl al-Bayt li Ihyā' al-Turāth.

Khādīmīyān Dāmgānī, Muḥammad Riḍā. 2017/1396. *Jāyigāh-i Mawḍū' Shināsī dar Ijtihād*. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qom (Intishārāt-i Daftar-i Tabliḡhāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yi 'Ilmīyyi-yi Qom).

al-Ḥusaynī al-Khāmīnī, al-Sayyid 'Alī. <https://www.leader.ir/fa/content/27380>.

al-Mūsawī al-Khu'ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 1997/1418. *Mawsū'at al-Imām al-Khu'ī*. Qom: Mu'assasat Ihyā' Āthār al-Imām al-Khu'ī.

al-Ḥusaynī al-Rawḥānī, al-Sayyid Ṣādiq. 1991/1412. *Fiqh al-Ṣādiq*. Qom: Mu'assasat al-Imām al-Ṣādiq.

Sanchūlī, Zaynab; Keykhā, Muḥammad Riḍā. 2022/1401. *Chālīsh-hāyi Fiqhī-yi Mālikīyat-i Shahrī Mubtanī bar Mādih-yi 38 Qānūn-i Madanī-yi Tīrān*. Justār-hāyi Fiqhī Uṣūlī, 26.

al-Subḥānī al-Tabrīzī, Ja'far. 2003/1382. *Tahdhīb al-Uṣūl*. Taqrīrāt Buhūth al-Sayyid Ruḥullāh al-Khumaynī. Qom: Dār al-Fīkr.

Shubayrī Zanjānī, Sayyid Mūsā. 1998/1419. *Kitab-i Nikāh (Taqrīr Buhūth)*. Qom: Mu'assisi-yi Pazhūhishī-yi Ra'y Pardāz.

Shubayrī Zanjānī, Sayyid Mūsā. 1998/1419. *Kitab-i Nikāh (Taqrīr Buhūth)*. Qom: Mu'assisi-yi Pazhūhishī-yi Ra'y Pardāz.

al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1967/1387. *al-Mabsūt fī Fiqh al-Imāmīyya*. 3rd. Tehran: al-Maktabat al-Murtaḍawīya li 'Iḥya' al-Āthār al-Ja'farīyah.

al-Ḥusaynī al-'Amilī, al-Sayyid Muḥammad Jawād. 2004/1419. *Miftāḥ al-Kirāmat fī Sharḥ Qwā'id al-'Allāma*. 1st. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.

'Alam al-Hudā, 'Alī Ibn al-Ḥusayn (al-Sarīf al-Murtaḍā). 1997/1376. *al-Dharī'a ilā Uṣūl al-Sharī'a*. Tehran: Dānishgāh-i Tihrān (Tehran University).

al-Fāḍil al-Lankarānī, Muḥammad. 2011/1390. *Āyīn-i Kayfarī-yi Islām*. Qom: Markaz Fiqh al-A'immat al-Athār

Al-Farāhīdī, Khalīl ibn Aḥmad. 1989/1409. *Kitāb al-'Ayn*. 2nd. Qom: Mu'assasat Dār al-Hijra.

al-Kulaynī al-Rāzī, Muḥammad Ibn Ya'qūb (al-Shaykh al-Kulaynī). 1987/1407. *Uṣūl al-Kāfī*. Edited by 'Alī Akbar Ghaffārī and Muḥammad Ākhundī. 4th. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah.

al-Majlisī, Muḥammad Bāqir (al-'Allama al-Majlisī). 1982/1403. *Biḥār al-Anwār al-Jāmi'a li Durar Akhbār al-A'imma al-Athār*. 2nd. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.

al-Majlisī, Muḥammad Taqī (al-Majlisī al-Awwal). 1985/1406. *Rawḍat al-Muttaqīn fī Sharḥ Man Lā Yaḥḍaruh al-Faqīh*. 2nd. Qom: Bunyād-i Farhang-i Islāmī-yi Kūshanpūr.

Mazāhirī, Ḥusayn. 2007/1386. *Fiqh al-Wilāyat wa al-Ḥukūmat al-Islāmīyat*. Qom: Mu'assasat al-Zahrā'.

al-Muzaffār, Muḥammad Riḍā. 2009/1430. *Uṣūl al-Fiqh*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.

Al-Gharawī al-Nā'inī, Muḥammad Ḥusayn (al-Muḥaqqiq al-Nā'inī, Mīrzā Nā'inī). 1990/1411. *Kitāb al-Ṣalat*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.

Al-Gharawī al-Nā'inī, Muḥammad Ḥusayn (al-Muḥaqqiq al-Nā'inī, Mīrzā Nā'inī). 1997/1376. *Farā'id al-Uṣūl*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.

Al-Gharawī al-Nā'inī, Muḥammad Ḥusayn (al-Muḥaqqiq al-Nā'inī, Mīrzā Nā'inī). 2000/1421. *Al-Rasā'il al-Fiqhīyah*. Qom: Mu'assasat al-Ma'arīf al-Islāmī.

al-Najafī, Muḥammad Ḥasan. 2000/1421. *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharā'i' al-Islām*. 7th. Edited by 'Abbās al-Qūchānī. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.

al-Nūrī al-Ṭabrasī, al-Mīrzā Ḥusayn (al-Muḥaddīth al-Nūrī). 1987/1408. *Mustadrak al-Wasā'il wa Mustanbat al-Masā'il*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Ihya' al-Turāth.

al-Ṣadr, al-Sayyid Muḥammad Bāqir. 1985/1406 *Buḥūth fī 'Ilm al-Uṣūl*. Taqrīr (written by) Sayyid Maḥmūd al-Hāshimī al-Shāhrūdī. Qom: Mu'asissat Dā'irat al-Ma'ārif al-Fiqh al-Islāmī Ṭibqan li Maḍhhab Ahl al-Bayt ('A).

al-Hāshimī al-Shāhrūdī, al-Sayyid Maḥmūd. 2003/1382. *Farhang-i Fiqh Ṭibqan li Maḍhhab Ahl al-Bayt ('A)*. Qom: Mu'asissat Dā'irat al-Ma'ārif al-Fiqh al-Islāmī Ṭibqan li Maḍhhab Ahl al-Bayt ('A).





پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی